

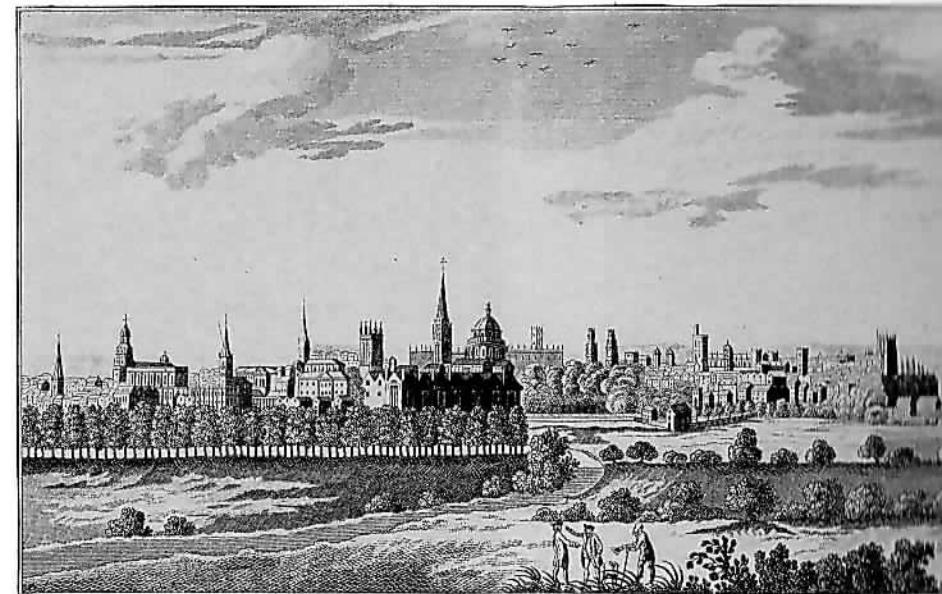
روز دیگر، سه شنبه بیست و پنجم شعبان مطابق بیست و یک ماه جنوری سنّه یکهزار و هشتصد عیسوی، که پنج روز کم به یک سال قمری از روزگذاشتن کلکته، که آغاز سفر باشد، منقضی شده بود، که به لندن رسیدم، واژگرد راه به «مارگرت استریت»^۱، که کپتان «رجدسن» خانه داشت و نشان آن بدین فرستاده بود، رفته به او همانچه فرود آمد. چون منزل من در آن سرا بر درجه دوم بود، بعد هفتاهی به تنگ آمده هم در آن محله منزل دیگر گرفتم. صاحب این منزل را اخاذ و پر طمع یافته در «ویراستریت»^۲ به مهمانسرانی که «ایزن هتل»^۳ نامند، نقل کردم. طعام و شراب و مکان هتل مذکور و چاکرهای خوب بودند، اما خرج بسیار داشت، لهذا هم در آن حوالی منزل کرایه کردم. صاحب این مکان حمامی بود که هم در آن خانه شش حجره حمام گرم و سرد، سه زنانه و سه مردانه، حوضهای سنگ مرمر، و جامه کتها داشت. او و زنش در کارگزاری من می کوشیدند، و نیاز جانب غسل آرام بود، لهذا هفت ماه در آنجا به سرفت، پس [به سبب] تغییر سلوک او آن خانه را گذاشته دو ماه در «برول استریت»^۴ و یک ماه در «ایران کلی استریت»^۵ گذرانیدم. صاحب این دو خانه زنی بود «ایرش»، دلالگی پیشه، خفیتاً زنان برای شاهزادگانی برد، و اگرچه تماشای حسن و جمال در آنجا بسیار کرده شد، اما بالاخره از اوضاع آن زن ترس برداشته در «راز بن پلیس»^۶ خانه گرفتم. این کوچه‌ای است نامزد تماشایان بیشتر زنان او باش در آن ساختند. پشت محله دربیش آن از همین زنان پر است، لهذا بعضی دولستان منع کردند، و گمان بردن که اکابر لندن ترک آمدند و رفت خانه من خواهند کرد، اما چون مرا در آن خانه آرام بود، اعتنای بدان سخن نکردم و مضمون این دو بیت مشتوفی سرو را فز، در صفت آن بربان آوردم.

لطفه

پیام «راز بن» مدعو از آن است
ز راز عشق بن^۷ یا پیش هر کنچ

به شب چون رازدار عاشقان است
چو خلوتهای بندرابن و بن کنج

اتفاقاً قیاس مردم غلط برآمد و چهارده ماه تمام در آن خانه به سرفت؛ زیرا که حرمت من در ذهن اکابر لندن کالتش فی الحجر شده بود، و قوع حرکتی سبک، مخالف آبرو، احتمال نداشت. سکونت آنجارا حمل بر کسب آرام و سهوالت عیش کرده مرا معذور داشتند و قطع



۹. سواد شهر آکسفورد

